

## نقد ترجمه ساختار لغوی - معنایی آیه‌الکرسی در ترجمه‌های فارسی\*

فاطمه آگهی (نویسنده مسئول)\*\*

محمدعلی رضایی کرمانی\*\*\*

### چکیده:

آیات ۲۵۷-۲۵۵ سوره بقره معروف به آیه‌الکرسی است که به علت کثرت قرائت و روایات متعدد در منابع فریقین، به یکی از پرکاربردترین و برجسته‌ترین آیات قرآن نزد مسلمانان تبدیل شده و توجهی ویژه را می‌طلبد. این مقاله با رویکردی ریشه‌شناختی، به بررسی و نقد هشت ترجمه مشهور فارسی پس از انقلاب اسلامی از آیه‌الکرسی پرداخته است. بررسی و دقت در این ترجمه‌ها نگارنده را به این نتیجه می‌رساند که هیچ یک از مترجمان، ترجمه دقیقی برای این سه آیه ارائه نداده و هر یک از آنها در ترجمه فرازهایی لغزش داشته‌اند. بیشترین لغزش مترجمان در ترجمه واژه‌های «قیوم»، «کرسی» و «طاغوت» بوده است. رویکرد ریشه‌شناختی در تعیین معنای دقیق این واژگان، بسیار یاری‌رسان است و می‌تواند در نقد روشمند ترجمه‌های موجود کارآمد باشد و حتی اگر پاسخ قاطعی برای این گونه مسائل به دست ندهد، دست کم از ابهام‌ها و تاریکی‌های فراروی امر ترجمه می‌کاهد و ابزار نقد قابل توجهی برای آشکار کردن مرزهای قوت و ضعف کار مترجم به دست می‌دهد. در این نوشتار با استفاده از تفاسیر معتبر و نقد و بررسی ترجمه‌ها، در هر فراز از آیات، لغزش‌های مترجمان بیان و ترجمه دقیق‌تر آورده شده است.

### کلیدواژه‌ها:

آیه‌الکرسی / ترجمه فارسی / طاغوت / اکراه / عروة الوثقی

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۵/۲۲، تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۹/۲۵.

fatima.agahi@yahoo.com

\*\* دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد

Rezai@um.ac.ir

\*\*\* دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

## درآمد

آنچه در این نوشتار دنبال شده، بررسی ترجمه شناخته شده‌ترین آیه صاحب عنوان قرآن کریم، یعنی آیه‌الکرسی (۲۵۵-۲۵۷ سوره بقره) و نگاهی به هشت ترجمه فارسی از این آیات است. این ترجمه‌ها بر اساس پیشینه زمانی و معروف بودن در عصر حاضر گزینش شده‌اند. آیه‌الکرسی تنها آیه از میان آیات عنوان دار قرآن کریم است که مطابق روایات، از زمان پیامبر ﷺ به همین عنوان مشهور بوده است (خرمشاهی، ۱۰۰/۱). برشمردن آیه‌الکرسی به عنوان عظیم‌ترین آیه کتاب خداوند (سیوطی، ۴۷/۱؛ ابوحیان اندلسی، ۶۰۶/۲) و اعتنای روایات نسبت به این آیه، به دلیل معارف دقیق و لطیف آن است. سفارش به خواندن این آیه در همه حال، به‌ویژه هنگام خروج از منزل، هنگام مواجهه با خطر (برقی، ۳۶۷/۲)، سختی و مشکلات، مضمون روایات متعددی است که به جنبه‌های مختلفی از آثار قرائت آیه مانند حفظ و نگهداری از شیاطین (عیاشی، ۲۵/۱) و بلایا (ابوحیان اندلسی، ۶۰۶/۲)، تشدید بنا (کلینی، ۲۳۶/۱۳)، دفع مکروهات دنیا و آخرت، دفع چشم زخم و ... اشاره نموده‌اند (علی بن الحسین علیه السلام، ۲۶۰؛ مجلسی، ۱۲۸/۹۲؛ عیاشی، ۲۵/۱؛ برقی، ۳۴۸/۲؛ محمودی، ۳۹۸). تأکید بر مداومت روزانه بر خواندن آیه‌الکرسی پس از نماز و هنگام خواب نیز مضمون روایات متعدد دیگری است (برقی، ۳۶۸/۲؛ کلینی، ۴۵۰/۴).

علت شهرت آیه به آیه‌الکرسی، ذکر «کرسی خداوند» در آن است. تعداد آیاتی که ذیل نام آیه‌الکرسی هستند، اختلافی است. آیه ۲۵۵ سوره بقره و با توجه به برخی روایات و عقیده برخی مفسران، آیات ۲۵۶ و ۲۵۷ از همین سوره جزء آیه‌الکرسی است (اندلسی، ۶۰۷/۲؛ مکارم، ۲۷/۲). به دلیل شهرت هر سه آیه ذیل عنوان آیه‌الکرسی، به بررسی هر سه آیه پرداخته خواهد شد.

آیاتی با چنین ویژگی‌هایی را می‌توان از منظرهای گوناگون، از جمله ترجمه‌های ارائه شده از آن بررسی نمود و این نوشتار با نقد و بررسی کار مترجمان، تلاش دارد تا ترجمه‌ای دقیق و روان از آن ارائه دهد. بر این اساس، به چگونگی ترجمه آیه‌الکرسی در هشت ترجمه مشهور و مهم فارسی پس از انقلاب اسلامی پرداخته شده

که عبارتند از: ترجمه‌های آقایان حداد عادل، خرمشاهی، رضایی اصفهانی، صفوی، فولادوند، مشکینی، مکارم شیرازی و ترجمه خانم صفارزاده. برای بررسی دقیق‌تر، آیات به نه قسمت تقسیم و ترجمه هر یک از عبارت‌ها، جداگانه مورد بررسی قرار گرفته است.

### ۱. ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾

حداد عادل: جز الله که زنده و پاینده است، خدایی نیست. خرمشاهی: خداوند کسی است که جز او خدایی نیست، زنده پاینده است. رضایی اصفهانی: خداست که هیچ معبودی جز او نیست. زنده برپا و برپادارنده است. صفارزاده: جز الله خداوند زنده ابدی، معبود دیگری وجود ندارد. صفوی: تنها خداست - که هیچ معبودی جز او شایسته پرستش نیست - زنده و برپادارنده هستی است.

فولادوند: خداست که معبودی جز او نیست. زنده و برپادارنده است. مشکینی: خدای یکتاست که جز او معبودی نیست، زنده قائم به ذات و برپادارنده توانا و دائم (جهان هستی) است.

مکارم: هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است. واژه «اله» دارای ریشه‌ای بسیار کهن در بیشتر زبان‌های سامی به معنای «پرستیده» است (مشکور، ۱ / ۳۲؛ Gesenius, 41-43) و سزاوار است به «معبود» ترجمه شود. بیشتر مترجمان نیز همین معادل را برگزیده‌اند. ترجمه «لا اله الا هو» به «هیچ معبودی جز او شایسته پرستش نیست» توسط صفوی، ترجمه تفسیری است.

بر خلاف ترجمه واژه «حی»، در معنای واژه «قیوم»، مترجمان نظرات گوناگونی ارائه نموده‌اند که به اختلاف لغویان و مفسران درباره این کلمه باز می‌گردد. بحث‌های صورت گرفته پیرامون وزن و ریشه و به تبع آن، معنای واژگانی و تفسیری کلمه «قیوم»، نشان از آن دارد که از عهد مفسران نخستین، معانی متعددی برای این واژه بیان شده است.

از میان تابعین، سدّی «قیوم» را به معنای «قائم» دانسته است (طبری، ۶/۳)، اما در طیف گسترده‌ای از آرای تفسیری، وصف قائم با توضیحی مکمل مانند «القائم علی کلّ شیء»

(ابن ابی حاتم، ۴۸۶/۲ و ۵۸۶؛ طبری، ۵/۳ و ۱۶۵؛ مقاتل بن سلیمان، ۳۰/۱) و «قائم به تدبیر خلق» اعم از اعمال و روزی و اجل آنان همراه است (ابن ابی حاتم، ۴۸۶/۲ و ۵۸۶؛ طبری، ۵/۳ و ۱۶۵؛ طوسی، ۳۰۷/۲؛ سیوطی، ۱۶۷/۲). دیدگاه اخیر مورد اعتنای مفسران دوره‌های بعد بوده است (طبری، ۵/۳ و ۱۶۵؛ راغب، ۴۳۲؛ ابن کثیر، ۳۰۹/۱ و ۱۶۷/۳). برخی مفسران با تکیه بر معنای قوام و دوام در معنای این واژه، قیوم را به معنای دائم یا دائم‌الوجود دانسته‌اند (طبری، ۶/۳؛ طوسی، ۳۰۷/۲). محمد بن سائب کلبی «قیوم» را اشاره به ازلی بودن خداوند دانسته است (قرطبی، ۲۷۱/۳؛ ابن منظور، ۵۰۴/۱۲).

اختلافات مورد اشاره باعث شده تا برخی مفسران به دنبال معنایی حاصل از سیاق برای کلمه «قیوم» باشند. برخی از ایشان ظاهراً با الهام از عبارت «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» که پس از کلمه «قیوم» بیان شده، بر آن شده‌اند که قیوم به معنای «عالم بر امور» و یا «کسی که نمی‌خوابد» است (قرطبی، ۲۷۲/۳؛ طباطبایی، ۳۳۰/۲)؛ دیدگاهی که فاقد هر گونه خاستگاه لغوی است. برخی از مفسران نیز با توجه به جنبه دیگری از سیاق آیه که در آن از علم خداوند سخن رفته، قیوم را به معنای «عالم به امور» دانسته‌اند (طوسی، ۳۰۷/۲).

اما دیدگاه منحصر به فرد حسن بصری در بیان معنای واژه «قیوم» چنین است:

«انه القائم علی کل نفس بما کسبت حتی یجزیها بعملها من حیث هو عالم لا یخفی

علیه شیء منه.» (طوسی، ۳۰۷/۲؛ قرطبی، ۲۷۱/۳)

عبارتی که به نوعی به معنای دآوری عادلانه خداوند اشاره دارد و نتایج ریشه‌شناختی نیز ما را به این معنا از کلمه رهنمون می‌سازد.

یکی از قرآن‌پژوهان معاصر با توجه به عدم پاسخگویی نظرات درباره اصل واژه و با کمک از مواردی همچون متون کهن، کاربرد انحصاری کلمه «قیوم» در کنار واژه «حی» در سه آیه از قرآن و سیاق مشترک این سه آیه و نیز بررسی‌های ریشه‌شناختی، واژه «قیوم» را نه از ریشه سامی و ماده «قوم»، که دارای ریشه یونانی از واژه «αμωιακιΔ» دانسته است. این واژه که فعلی با معنای «فضاوت کردن» است، در فضای اصطلاحات قضایی جامعه بیزانسی به زبان سریانی راه یافته و سپس با پاره‌ای از تحولات زبانی (حذف هجای اول آن)، در قالب وزن «فَعُول» در عربی شکل یافته

است. این محقق در نتیجه، «قیوم» را واژه‌ای دخیل و به معنای داور حکم‌کننده بر اساس حق یا «داور عادل» دانسته است (پاکتنچی، ۲۱).

مترجمان در ترجمه کلمه «قیوم» بر چهار نظر بوده‌اند: پاینده، برپادارنده، قائم به ذات و ابدی. برخی مترجمان نیز از معادلی ترکیبی استفاده نموده‌اند. معادل کلمه «قیوم» در تمامی ترجمه‌ها، برگرفته از معنای ارائه شده توسط لغویان و مفسران و بر پایه اصیل‌پنداری واژه است. بنا بر نتایج ریشه‌شناختی کلمه قیوم، برابر فارسی «داور عادل» معادل صحیح کلمه «قیوم» است که هیچ یک از مترجمان به آن اشاره‌ای نداشته‌اند.

## ۲. ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾

حداد عادل: نه خوابی گیردش و نه غنودنی. آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست.

خرمشاهی: نه غنودن او را فرا گیرد، نه خواب. آنچه در آسمان‌ها و در زمین است، از اوست.

رضایی اصفهانی: هیچ چُرت و خوابی او را (فرا) نمی‌گیرد. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط از آن اوست.

صفارزاده: نه چُرت او را فرا می‌گیرد و نه خواب. آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست.

صَفوی: نه خوابی سبک او را فرا می‌گیرد و نه خوابی سنگین که از اداره امور جهان باز ماند. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن اوست و اسباب و علل همه از او فرمان می‌گیرند.

فولادوند: نه خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن اوست.

مشکینی: هیچ گاه او را خواب سبک و سنگین فرا نمی‌گیرد. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در این زمین است (علاوه بر خود آنها)، از آن اوست (به ملاک آنکه آفرینش و حفظ و تدبیر و فانی کردن همه در تحت اراده اوست).

مکارم: هیچ گاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی‌گیرد (و لحظه‌ای از تدبیر جهان هستی غافل نمی‌ماند). آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن اوست. «سنه» از ماده «وَسَنَ» در زبان عربی به هر دو معنای «خواب» و «چُرْتُ» و در زبان‌های سامی همچون عبری، سریانی و آشوری به معنای «خواب» است (مشکور، ۹۸۳/۲؛ Gesenius, 445). لغویان و مفسران برای این کلمه معانی مختلفی همچون سنگینی خواب (فراهیدی، ۳۰۳/۷)، سنگینی چشم قبل از خواب (ابن درید، ۸۶۳/۲؛ ابن منظور، ۴۴۹/۱۳)، سستی بدن در ابتدای خواب (طباطبایی، ۳۳۱/۲) و نعاس (ازهری، ۶۴/۲؛ ابن منظور، ۴۴۹/۱۳) را یادآور شده‌اند. اگر واژه «سنه» مترادف واژه نعاس باشد، می‌توان گفت منظور، نفی حتی اندک غفلتی از خداوند متعال است (اندلسی، ۶۰۹/۲). مترجمان سه معنای خواب سبک، چُرْتُ و غنودن را در ترجمه کلمه «سنه» آورده‌اند. نکته مهم در ترجمه این دو صفت (سنه و نوم) آنکه مقام آیه، مقام ترقی مطلب و نفی تأثیر آن دو در خداوند است (طباطبایی، ۳۳۱/۲)، در نتیجه شایسته است کلمه «سنه» در تقابل با نوم معنا شود.

با توجه به مترادف واژه‌های «غنودن» و خواب در زبان فارسی (رک: دهخدا و معین ذیل واژه)، «چُرْتُ» و با اغماض «خواب سبک»، ترجمه‌های مناسب برای واژه «سنه» هستند. در ترجمه حداد عادل جابه‌جایی رخ داده و کلمه «نوم» پیش از کلمه «سنه» ترجمه شده است.

در میان آیات قرآن، افزون بر عبارت «ما فی السموات و ما فی الارض»، عبارت «ما فی السموات و الارض» نیز وجود دارد و قطعاً حکمت و تفاوتی میان کاربرد این دو عبارت وجود دارد که بایستی در ترجمه مورد توجه قرار گیرد. از این رو ترجمه‌های مشکینی، رضایی و مکارم از این فراز از آیه دقیق‌تر به نظر می‌رسند.

### ۳. ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾

حداد عادل: جز با رخصت او، که تواند در پیشگاهش شفاعتی کند؟  
 خرمشاهی: کیست که در نزد او، جز به اذن او، به شفاعت برخیزد.  
 رضایی اصفهانی: کیست آن کس که در پیشگاهش، جز به رخصت او، شفاعت کند؟!



صفا‌زاده: کیست که بدون اذن او از دیگران شفاعت کند!  
صفوی: کیست آن که جز به اذن او نزد وی شفاعت کند؟ و انجام کاری را سبب شود.  
فولادوند: کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟  
مشکینی: کیست آن که جز به اذن او در محضرش وساطت کند (وساطت تکوینی در میان اسباب و مسببات در این جهان، و شفاعت ارادی در سقوط کیفر اعمال و فزونی پاداش در جهان دیگر)؟!  
مکارم: کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! (بنابراین، شفاعت شفاعت‌کنندگان برای آنها که شایسته شفاعتند، از مالکیت مطلقه او نمی‌کاهد).  
کیست «آن کسی که» و یا «کیست آن که» معادل عبارت «من ذا الذی» است. معادل «کیست که» در ترجمه صفا‌زاده و خرمشاهی و ترجمه «که» در ترجمه حداد عادل دقت لازم را ندارند.

کلمه یشفع از ماده «شفع»، معنای لغوی غالب آن «پیوند دادن و ضمیمه کردن چیزی به مانند خود» است. در مصدر «شفاعت»، مفهوم پیوستن به دیگری به منظور درخواست یاری دیده می‌شود و معمولاً انضمام به کسی مورد نظر است که از نظر حرمت و مقام، بالاتر از شفاعت شونده است (راغب، ۴/۵۷۷). از مجموع آنچه ذکر شد، استفاده می‌شود که «شفع» الحاق چیزی یا قوه‌ای به دیگری برای تحصیل نتیجه مطلوب است (مصطفوی، ۶/۹۹).

شفاعت در فارسی به معانی همچون خواهش، خواهش‌گری (دهخدا، ذیل کلمه) و درخواست کمک و بخشش از کسی برای کسی آمده است (معین، ذیل کلمه). همه مترجمان جز مشکینی، «یشفع» را به «شفاعت کردن» ترجمه نموده‌اند که با توجه به اصطلاح بودن شفاعت و کاربرد این کلمه و فهم آن توسط فارسی‌زبانان، «شفاعت (وساطت) کند»، معادل مناسبی به نظر می‌رسد.

«إِذْنٌ» به معنای چیزی است که شنیده شده و از این رو به علم و آگاهی نیز تعبیر شده است؛ زیرا غالب علوم از راه گوش دادن و شنیدن به دست می‌آید (رک: راغب، ۱/۷۰). برخی اذن را مترادف علم (ابن منظور، ۱۳/۹) و برخی اخص از آن دانسته‌اند؛ به گونه‌ای که در جایی به کار می‌رود که مشیت و خواست در آن باشد؛ چه آن کار مورد رضایت

باشد (بقره/۲۵۵) یا نباشد (بقره/۱۰۳) و از مورد دوم می‌توان به علم خداوند تعبیر نمود (رک: راغب، ۷۰/۱). اجازه، اجازت، دستور و رخصت (رک: دهخدا، ذیل کلمه) معادل «اذن» در زبان فارسی است. «به اذن (اجازه) او» گویاترین ترجمه به نظر می‌رسد.

۴. ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾

حداد عادل: از گذشته و آینده آنان آگاه است و آنان به هیچ چیز از علم او، جز آنچه خود خواسته باشد، احاطه ندارند.

خرمشاهی: گذشته و آینده ایشان را می‌داند، و به چیزی از علم او احاطه و آگاهی نیابند، مگر آنچه خود بخواهد.

رضایی اصفهانی: آنچه در پیش رویشان (در آینده) و آنچه در پشت سرشان (در گذشته) است، می‌داند و به چیزی از علم او احاطه نمی‌یابند، جز به مقداری [که او] بخواهد.

صفارزاده: و خداوند سرنوشت مردمان را در زمان حال و آینده، به قدرت علم واسعة می‌داند و جز به اندازه‌ای که اراده فرماید، کسی [از مخلوقات] از علم او مطلع نمی‌شود.

صفوی: آنچه را پیش روی شفاعتگران است و از آن آگاهند و آنچه را که در پی دارند و از آنان نهان است، همه را می‌داند؛ و آنها به چیزی از دانش او - جز آنچه برایشان خواسته است - احاطه ندارند.

فولادوند: آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است، می‌داند و به چیزی از علم او، جز به آنچه بخواهد، احاطه نمی‌یابند.

مشکینی: آنچه را در جلو روی مردم و آنچه را در پشت سر آنهاست (حوادث آینده و گذشته جهان را)، می‌داند و آنها به چیزی از علم او احاطه ندارند، جز به آنچه او بخواهد.

مکارم: آنچه را در پیش روی آنها [بندگان] و پشت سرشان است، می‌داند (و گذشته و آینده، در پیشگاه علم او یکسان است). و کسی از علم او آگاه نمی‌گردد، جز به



مقداری که او بنخواهد (اوست که به همه چیز آگاه است و علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی‌پایان و نامحدود اوست).

مترجمان به پیروی از مفسران در تعیین مرجع ضمیر «هم» در کلمات «أَيُّدِيهِمْ» و «خَلْفَهُمْ»، دیدگاه‌های گوناگونی دارند. برخی، ضمائر «هم» در آیه را به صورت مبهم و برخی به ذکر مرجع پرداخته‌اند. برخی نیز به صورت مبهم، ترجمه و مرجع احتمالی را داخل پرانتز ذکر نموده‌اند. صاحب بحرالمحیط، ضمائر را مربوط به همه خلق دانسته و اقوال دیگر مفسران را نیز یادآور شده است (اندلسی، ۶۱۲/۲). فخر رازی به نقل از زمخشری، ضمائر را مربوط به «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» دانسته، اما دو احتمال دیگر را نیز مطرح نموده که ضمائر «هم» شامل شفاعت‌کنندگان و شفاعت‌شوندگان و یا تنها شامل سایر شفیعان روز قیامت باشد (فخر رازی، ۱۲/۷). دیدگاه اخیر را علامه طباطبایی در تفسیر خود برگزیده (طباطبایی، ۳۳۴/۲) و در ترجمه صفوی که بر اساس تفسیر المیزان نوشته شده نیز این گونه آمده است.

ضمائر «هم» در ترجمه‌های قرآن به «مردم»، «بندگان»، «شفیعان»، «ایشان» و یا «آنها» معنا شده است. بیشتر ترجمه‌ها از جمله ترجمه‌های حداد عادل، خرمشاهی، رضایی اصفهانی و فولادوند، ضمائر «هم» را به صورت کاملاً مبهم آورده‌اند. با توجه به اختلاف مفسران در این زمینه، بهتر است ضمائر به صورت مبهم ترجمه و مرجع احتمالی ضمیر داخل پرانتز ذکر شود.

اختلاف در ترجمه عبارت «ما بین ایدیهم و ما خلفهم» به گونه‌ای است که می‌توان آن را یکی از پرلغزش‌ترین عبارات نزد مترجمان آیه‌الکرسی دانست و گاه حتی ترجمه‌های کاملاً متضادی را موجب شده است.

واژه «بَیْن» ریشه‌ای مشترک در زبان‌های سامی و به معنای «میان»، «وسط دو چیز» و «حد فاصل میان دو چیز» (مشکور، ۹۴/۱؛ راغب اصفهانی، ۳۲۸/۱؛ Gesenius, 107) و «ایدی» به معنای دستان و «خلف» به معنای پشت است. اما هر آنچه در معنای عبارت «ما بَیْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» گفته شده، به ترتیب فرع بر معنای ماضی و مستقبل است و در این آیه، اشاره به عمومیت علم خداوند دارد (رک: ابن عاشور، ۲۲/۱). معنای دقیق عبارت در آیات با توجه به سیاق فهم می‌شود.

معادل عبارت «ما بین آیدیهم»، «گذشته ایشان» و یا «آنچه بر ایشان گذشته» و در تقابل با آن، معادل عبارت «ما خلفهم»، «آینده ایشان» یا «آنچه بر ایشان خواهد گذشت» است که پیامد احاطه علمی همه‌جانبه خداوند است. بنابراین ترجمه‌های حداد عادل و خرمشاهی از دقت بیشتری برخوردارند.

بیشتر ترجمه‌ها از جمله رضایی اصفهانی و فولادوند، عبارت «ما بَيْنَ آيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ» را به ترتیب «پیش رو» و «پشت سر» ترجمه نموده‌اند که ترجمه تحت‌اللفظی است و به دلیل اصطلاح بودن این عبارت در زبان عربی، شایسته است با توضیحی درون پرانتز همراه شود. ترجمه صفارزاده از این عبارت، شخصی و غیر وفادار به متن اصلی به نظر می‌رسد.

«به چیزی از علم او» یا «به چیزی از دانش او» معادل‌های مناسبی برای عبارت «بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ» است که انتخاب بیشتر مترجمان نیز هست. صفارزاده «بِشَيْءٍ» را به «به اندازه‌ای» ترجمه نموده که گویا نیست.

#### ۵. ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾

حداد عادل: وسعت اورنگ (فرمانروایی) او آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته و نگاهبانی از آنها بر وی دشوار نمی‌آید. او خود بلندمرتبه‌ای بزرگ است. خرمشاهی: کرسی [علم و قدرت] او آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است و نگاهداشت آنها بر او دشوار نیست و او بزرگوار و بزرگ است. رضایی اصفهانی: پایتخت (علم و قدرت) او، آسمان‌ها و زمین را دربر گرفته و نگاهداری آن دو بر او دشوار نیست و او بلندمرتبه [و] بزرگ است. صفارزاده: حکومت او آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است و نگاهداری این دو مجموعه [آسمان‌ها و زمین با هم] نزد او دشوار نیست و خداوند آن بزرگ بی‌همتا در والایی است.

صفوی: قلمرو فرمانروایی‌اش آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است و نگاهداری آن دو بر او دشوار نیست و اوست بلندمرتبه و بزرگ.

فولادوند: کرسی او آسمان‌ها و زمین را دربر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ.

مشکینی: کرسی (سلطه و ربوبیت) او آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته و نگهداری آنها بر او سنگینی و خستگی ندارد. او والا و بزرگ است.

مکارم: تخت (حکومت) او آسمان‌ها و زمین را دربر گرفته و نگاهداری آن دو [آسمان و زمین] او را خسته نمی‌کند. بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست.

«وسع» در زبان عبری به معنای پهن و گستره بودن است (مشکور، ۹۸۲/۲؛ Gesenius, 447). این کلمه با توجه به سیاق، به معانی مختلفی همچون «سعه علمی» (طه/۹۸؛ انعام/۸۰؛ اعراف/۸۹)، «سعه رحمتی» (اعراف/۱۵۶)، «سعه قدرتی» (انعام/۱۵۲؛ اعراف/۴۲؛ مؤمنون/۶۲)، «سعه مالی» (بقره/۲۳۶) و در عبارت «وَسِعَ كُرْسِيُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» به معنای «سعه مُلکی» در قرآن به کار رفته است.

درباره ریشه واژه «کرسی» نظرات مختلفی وجود دارد. هر چند برخی کوشیده‌اند تا آن را با ماده «کرس» که در اصل به معنای بهم وصل کردن و سوار نمودن اجزای یک شیء به یکدیگر است، ارتباط دهند (راغب، ۴۴۱؛ مصطفوی، ۴۳/۱۰؛ فخر رازی، ۱۳/۷)، اما برخی نظرات، آن را فاقد ریشه فعلی در عربی و واژه‌ای مشترک میان زبان‌های سامی همچون آرامی، اکدی، عبری و آشوری و به معنای صندلی و تخت دانسته‌اند (رک: مشکور، ۷۵۶/۲؛ Gesenius, 490؛ Jeffery, 249). با توجه به معانی کرسی در این زبان‌ها، معنای مشترک را می‌توان «آنچه بر آن نشسته می‌شود» دانست (رک: زمخشری، ۳۰۱/۱).

واژه «کرسی» از علامت‌های پادشاه در میان برخی اعراب بوده (رک: علی، ۲۰۳/۹) و در زبان فارسی در معانی همچون سریر، تخت، تخت کوچک و فلک هشتم و چارپایه پهن و پایه کوتاه به کار می‌رود. در مقابل، «عرش»، تخت و سریر پادشاه است که در معنای فلک نهم یا فلک الافلاک نیز به کار رفته است (رک: دهخدا، معین، ذیل کلمه).

مفسران به چهار معنا از کلمه «کرسی»، شامل علم، عظمت و کبریا، قدرت و ملک و نیز جسمی عظیم که آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است، اشاره نموده‌اند که جملگی برخوردار از پشتوانه روایی هستند (فخر رازی، ۱۳/۷).

عرش و کرسی هر دو به معنای تخت پادشاهی‌اند و در هر دو معنای حقیقی (یوسف/۱۰۰؛ ص/۳۴) و مجازی (بقره/۲۵۵؛ یونس/۳) در قرآن به کار رفته‌اند. با توجه به سیاق، کلمه «کرسی» در این آیه نشانه‌ای بر پادشاهی خداوند است و پادشاهی مظهر قدرت و سلطنت است، از این رو صاحب کرسی بودن به معنای داشتن قدرت و سلطنت است و در ادامه، کاربرد عبارت «وَلَا يُؤَدُّهُ حِفْظُهُمَا» نیز می‌تواند مؤیدی بر این معنا باشد. اختلافات فراوانی در ترجمه واژه «کرسی» وجود دارد. گروهی از مترجمان کلمه «کرسی» را عیناً و بدون هیچ توضیحی آورده‌اند. برخی ترجیح داده‌اند کلمه کرسی یا معنای لغوی آن را ذکر و با توضیحی داخل پرانتز، مقصود از آن را مشخص کنند. برخی معادل‌ها مانند «پایتخت» و «وسعت اورنگ» به دلیل عدم کاربرد در زبان فارسی، «قلمرو پادشاهی» به دلیل داشتن معادل‌هایی جز «کرسی» در زبان عربی و «تخت» به دلیل القای شبهه جسمانیت به خداوند، ترجمه‌های گویایی نیستند. مناسب‌تر آن است که کلمه «کرسی» ذکر و منظور از آن، یعنی «سلطنت و قدرت»، داخل پرانتز توضیح داده شود.

«یؤد» فعل مضارع از «أود»، ریشه‌ای در زبان عبری به معنای «کج» و یا «خم» شدن (مشکور، ۴۵/۱) و در معانی همچون سنگینی، خسته‌کنندگی و خم شدن از سنگینی به کار رفته است (ازهری، ۱۶۰/۱۴). اهل تفسیر مانند لغویان، در این کاربرد از کلمه، آن را به معنای نرسیدن هیچ پریشانی، سنگینی و مشقتی دانسته‌اند (ابن منظور، ۷۴/۳). به نظر می‌رسد اصل کلمه، خروج از اعتدال و حالت طبیعی مستقیم و مصادیق آن اعوجاج، انحنا، سنگینی و مانند آن است (همان). بنابراین حفظ آسمان‌ها و زمین، انحنا، سنگینی و مشقتی برای خداوند ندارد تا موجب ضعف او شود.

مترجمان در ترجمه فعل «یؤد»، معادل‌هایی همچون دشواری، خستگی، سنگینی و خستگی را آورده‌اند. «بر او دشوار نباشد» می‌تواند جامع اقوال لغوی و معادلی گویا باشد. واژه «حفظ» ریشه در زبان‌های سامی همچون عبری و سریانی دارد (رک: مشکور، ۸۶/۱؛ Gesenius, 342) و در زبان عربی، در مقابل فراموشی (فراهیدی، ۹۸/۳) و به معنای نگهداری و مراقبت است (مشکور، ۸۶/۱؛ مصطفوی، ۲۹۵/۲). از این رو «نگهداری» مناسب‌ترین معادل به نظر می‌رسد.

کلمه «علی» صفت مشابهه از ماده «علو» به معنای «بسیار بلند و رفیع» است (قرشی، ۳۸/۵). این ماده با نظیرهای آن، ریشه‌ای مشترک میان زبان‌های سامی به معنای «بالا رفتن و بلند شدن» است و نظیر آن در زبان‌های سامی چون آشوری، شمال مرکزی چون عبری و سریانی و سبایی دیده می‌شود (رک: مشکور، ۵۸۰/۲؛ Gesenius, 763). مترجمان در ترجمه واژه «علی» معادل‌هایی مانند «بزرگوار، بلندمرتبه، والا، بزرگ و بلندی مقام» را آورده‌اند. «علی» در کتب لغت فارسی به کلماتی همچون «بزرگی، بلندی قدر، بلندی در منزلت، شریف و بزرگوار» ترجمه شده است (رک: دهخدا، معین، ذیل کلمه). در ریشه کلمه «علی»، رفعت و بلندی ذکر شده (ابن منظور، ۸۳/۱۵)، بنابراین معادل «بلندمرتبه» در ترجمه‌های صفوی، رضایی اصفهانی و حداد عادل دقیق‌تر به نظر می‌رسند. معادل «بزرگ» ترجمه صفارزاده، تناسبی با صفت «علی» ندارند.

کلمه عظیم از ماده «عَظُم» ریشه‌ای مشترک میان زبان‌های سامی مانند عبری و فنیقی و در معانی همچون کلان، بزرگ و درشت استخوان بودن، پهناور، نیرومند و متعدد بودن آمده است (رک: مشکور، ۵۷۲/۲؛ Gesenius, 78). این کلمه معنای توأمان بزرگی و قوت را می‌رساند (مصطفوی، ۲۱۲/۸). لغویان برای کلمه «عظیم» در زبان فارسی معادل‌هایی همچون «بزرگ، والا، بلندقدر، کلان و بلندمرتبه» آورده‌اند (رک: دهخدا، معین، ذیل کلمه). به نظر می‌رسد معادل «بزرگوار» در ترجمه این واژه بیشترین رسایی معنا را دارد.

## ۶. ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾

حداد عادل: دین، اکراه‌پذیر نیست. هدایت از گمراهی آشکارا جداست. خرمشاهی: در کار دین اکراه روا نیست، چرا که راه از بیراهه به روشنی آشکار شده است. رضایی اصفهانی: هیچ اکراهی در (پذیرش) دین نیست، (چرا که) به یقین (راه) هدایت از گمراهی، روشن شده است. صفارزاده: در قبول دین اجباری نیست، زیرا مسلماً حق از غیر حق [در کتاب مبین و از طریق پیامبر و معجزات] تفکیک شده است.

صفوی: در گرایش مردم به دین اجباری نیست، زیرا راه راست به‌خوبی از راه نادرست مشخص شده است.

فولادوند: در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به‌خوبی آشکار شده است. مشکینی: در (اصول اعتقادات) دین اکراه نیست (زیرا اذعان و باورهای باطنی اکراه‌پذیر نیست، بلکه تابع دلیل و برهان است و) بی‌تردید راه هدایت از گمراهی (به‌واسطه این قرآن) روشن شده است.

مکارم: در قبول دین اکراهی نیست، (زیرا) راه درست از راه انحرافی روشن شده است. مصدر «اکراه» از «کره»، ریشه‌ای مشترک در زبان‌های سامی همچون سریانی، آرامی و مندایی به‌معنای «ناخوش و بیمار بودن» است (رک: مشکور، ۷۵۹/۲). «اکراه» در زبان عربی به‌معنای اجبار (راغب اصفهانی، ۷۰۸) و الزام (ابوجیب، ۳۱۷) و در تقابل با «اراده» به‌معنای طلب با اختیار و انتخاب است (مصطفوی، ۵۴/۱۰). دو معنای مشهور از این عبارت، به ترتیب نفی هرگونه اکراه در پذیرش اصل دین (رک: ابوحنان، ۶۱۶/۲؛ زمخشری، ۳۰۳/۱؛ فخر رازی، ۱۵۰/۷؛ طباطبایی، ۳۴۲/۲) و نفی هرگونه اکراهی درون دین (مثلاً مربوط به اعمال یا احکام دینی) است و بیشتر مفسران بر نظر نخست هستند که روایات (قمی، ۸۴/۱)، شأن نزول و سیاق آیه نیز مؤید آن است (مکارم، ۲۷۸/۲).

ترجمه‌های رضایی اصفهانی، صفارزاده و صفوی به‌روشنی مقصود از آیه را عدم اکراه در گرایش، پذیرش و یا قبول دین دانسته‌اند، اما این امر در ترجمه‌های فولادوند و مشکینی به‌روشنی مشخص نشده است. ترجمه عبارت توسط حداد عادل به «دین، اکراه‌پذیر نیست» و توسط خرمشاهی به «در کار دین اکراه روا نیست»، ترجمه‌های گویایی نیستند. «هیچ اکراهی در (پذیرش) دین نیست»، معادل رضایی اصفهانی، دقیق‌ترین ترجمه از عبارت است.

«تبین» از ماده «بین»، ریشه در زبان‌های سامی مانند عبری و سریانی دارد و به معنای مختلفی به‌کار رفته است. فعل «تبین» در زبان سریانی (مشکور، ۹۳/۱؛ Gesenius, 106) و زبان عربی به‌معنای «آشکارا شدن» است (ابن منظور، ۶۷/۱۳) است، بنابراین «بیان»، «آشکار» و یا «روشن شده» معادل‌های مناسبی برای این فعل به نظر می‌رسند.



ترجمه حداد عادل که کلمه را به «آشکارا جداست» و ترجمه صفارزاده که آن را به «تفکیک شده است» ترجمه نموده‌اند، دقیق نیستند.

«رشد» به معنای دلالت به خیر و صلاح، در مقابل «غی» به معنای هدایت به شرّ و فساد است (مصطفوی، ۳۴۹/۷). واژه «رشد» مانند واژه «هدایت» به کار می‌رود (راغب اصفهانی، ۳۵۴) و به معنای «رسیدن به واقع امر و طریق» است (ابن منظور، ۱۷۵/۳). «غی» نیز در مقابل، گمراهی و رفتن به راه هلاکت است (همان، ۱۴۰/۱۵). بنابراین رشد و غی اعم از هدایت و ضلالت (گمراهی) و با عنایتی خاص منطبق بر آن دو است (طباطبایی، ۳۴۲/۲).

بیشتر مترجمان «رشد» و «غی» را به ترکیبی از «راه» همراه با صفتی که نشان از ویژگی آن دو دارد، ترجمه نموده‌اند. با توجه به آنچه در معنای «رشد» و «غی» در کتب لغت ذکر شد، بهترین معادل برای این دو کلمه «(راه) هدایت و گمراهی» است. با توجه به این نکات، رضایی اصفهانی گویاترین ترجمه از عبارت را برگزیده و وجه تعلیلی آیه نسبت به آیه قبل را نیز بیان نموده است.

۷. ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾  
حداد عادل: و هر که به طاغوت نگرود و به خدا ایمان آورد، بی‌گمان به رشته محکمی چنگ زده که گسستی در آن نیست و خدا شنوایی داناست.

خرمشاهی: پس هر کس که به طاغوت کفر ورزد و به خداوند ایمان آورد، به راستی که به دستاویز استواری دست زده است که گسستی ندارد و خداوند شنوای داناست.  
رضایی اصفهانی: بنابراین کسی که به (معبود) طغیانگر کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، پس به یقین به دستاویزی استوار تمسک جسته است که هیچ گسستی برایش نیست و خدا، شنوای داناست.

صفارزاده: بنابراین کسی که طاغوت را نفی کند و به خداوند ایمان آورد، به واقع به دستگیره محکمی چنگ زده است که ناگسستی است و خداوند آن شنوای داناست.

صفوی: پس هر کس به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان بیاورد، قطعاً به استواترین دستاویز که برای آن گسستنی نیست، چنگ زده است و خداوند شنونده گفتار مردم و آگاه از کفر و ایمان آنهاست.

فولادوند: پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست، چنگ زده است و خداوند شنوای داناست. مشکینی: پس هر که به (معبود) طغیانگر (شیطان و پیروانش) کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، حَقّاً که به دستگیره محکم چنگ زده که گسستن ندارد و خداوند شنوا و داناست. مکارم: بنابراین کسی که به طاغوت [بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است که گسستن برای آن نیست و خداوند شنوا و داناست.

«یکفر» از ماده «کفر»، ریشه‌ای مشترک میان زبان‌های سامی متعددی همچون عبری، آرامی، سریانی، مندائی و هزوارش است که در معانی همچون پوشانیدن، مخفی کردن، شستن، زایل کردن و انکار و رد کردن به کار رفته است (مشکور، ۷۶۸/۲). ریشه مشترک همه این معانی، رد و عدم اعتنا به چیزی معنا شده است (مصطفوی، ۸۸/۱۰). تقابل ماده کفر با ماده ایمان در آیه، کار را بر مترجم آسان می‌سازد. بنابراین «کافر شود» یا «کفر ورزد»، مناسب‌ترین معادل است. ترجمه فعل «یکفر» به «نگرود» در ترجمه حداد عادل و «نفی کند» در ترجمه صفارزاده دقیق به نظر نمی‌رسند.

ریشه، وزن و معنای کلمه «طاغوت» مانند واژه «قیوم» بسیار اختلافی است. بیشتر لغویان «طاغوت» را واژه‌ای عربی از ماده «طغی» (ازهری، ۱۵۳/۸؛ جوهری، ۲۴۱۲/۶؛ فراهیدی، ۴۳۵/۴؛ صاحب، ۱۱۲/۵) و یا «طوغ» (ابن منظور، ۴۴۴/۸) به معنای «بیرون رفتن و تجاوز از حد» دانسته‌اند، اما در توجیه وزن کلمه به مشکل برخوردده و اوزانی همچون «فعلوت» و یا «فاعول» (با قلب لام‌الفعل) را مطرح نموده (راغب، ۵۲۰) و حرف «تاء» را در کلمه زاید دانسته‌اند (فراهیدی، ۴۳۶/۴). اما برخی مفسران (ابن کثیر، ۲۹۴/۲؛ سیوطی، ۴۳۳/۱) و نیز برخی زبان‌شناسان، متمایل بر آنند که «طاغوت» واژه حبشی (tâ,ut) و در اصل به معنای «کاهن» است (مشکور، ۵۱۳/۲؛ Jeffery, 203). بنا بر این نظر، احتمال دارد واژه حبشی «طاغوت» به معنای مفعولی «مورد اطاعت» یا



«اطاعت شده»، ابتدای امر برای اشاره به کاهنان به کار رفته، اما در انتقال به زبان عربی، با عربی‌پنداری و ریشه‌شناسی عامیانه، اهل لغت آن را برگرفته از ماده «طغی» پنداشته و توجیهاتی در اشتقاق کلمه ذکر نموده باشند.

لغویان در معنای کلمه طاغوت و مصادیق آن، معبودان جز خدا، شیطان، کاهنان بت‌ها و سردمدار هر گمراهی را ذکر نموده‌اند (ازهری، ۱۵۳/۸؛ ابن منظور، ۴۴۴/۸؛ راغب، ۵۲۰).

بیشتر ترجمه‌های فارسی، واژه «طاغوت» را عیناً به کار برده و عملاً از بار ترجمه گریخته و مخاطب خود را به کلی از درک معنایی محصل محروم ساخته‌اند. شاید دلیل برخی مترجمان بر این امر، علم‌پنداری واژه باشد.

تنها ترجمه مکارم با حفظ اصل واژه طاغوت، مصادیق احتمالی آن را به صورت [بت و شیطان و هر موجود طغیان‌گر] داخل پرانتز توضیح داده است. «طغیان‌گر» معادل دیگر واژه طاغوت در ترجمه‌ها و پیامد توجه به ریشه عربی کلمه است که به صورت «معبود» طغیان‌گر در ترجمه رضایی اصفهانی و به صورت «طغیان‌گر (شیطان و پیروانش)» در ترجمه مشکینی آمده است.

در هفت آیه از قرآن (مائده/۶۰؛ نساء/۵۱، ۶۰، ۷۶؛ زمر/۱۷؛ نحل/۳۶) عبادت طاغوت در برابر عبادت خداوند و اطاعت از او مطرح شده است، در نتیجه سیاق آیات مذکور مؤید معنای «هر معبودی جز خداوند» برای واژه است و می‌تواند قرینه‌ای بر دخیل بودن آن باشد. در سومین آیه از آیه‌الکرسی [۲۵۷ بقره] نیز طاغوت در تقابل با خداوند، ولی، سرپرست و راهبر کفار معرفی شده است. با توجه به مطالب گفته شده، ترجمه پیشنهادی برای این کلمه «طاغوت (هر معبودی جز خدا)» است که معنای ترجیحی برخی متقدمان، مفسران و لغویان نیز هست.

«استمسک» از ماده «مسک»، ریشه‌ای مشترک میان زبان‌های سامی شمالی مرکزی، همچون عبری و آرامی، به معنای چنگ زدن و گرفتن است (مشکور، ۸۴۷/۲؛ Gesenius, 60). لغویان این کلمه را اعتصام (چنگ زدن و چیزی را محکم چسبیدن و نگه داشتن) (جوهری، ۱۶۰۸/۴؛ ابن منظور، ۴۸۸/۱۰) و حبس همراه با حفظ (مصطفوی، ۱۲۰/۱۱) معنا نموده‌اند. قریب به اتفاق ترجمه‌ها، استمسک را به «چنگ زده است» معنا نموده‌اند.

کلمه «عروه» به معنای دستگیره و یا به عبارت دیگر دسته‌ای است که با آن چیزی را گرفته و بلند می‌کنند. اصل عروه را هر چیزی دانسته‌اند که برای هر مقصودی به آن متصل و متمسک می‌شوند (مصطفوی، ۱۲۴/۸). بیشتر مترجمان، معادل «دستاویز» را برای واژه «عروه» برگزیده‌اند که با توجه به معنای لغوی کلمه نیز گویاترین ترجمه به نظر می‌رسد.

واژه «وثقی» به معنای «محکم‌ترین» است (فراهیدی، ۲۰۲/۵). در میان مترجمان، تنها صفوی عبارت را به صورت تفضیلی، یعنی «استواترین دستاویز» معنا نموده است. «انفصام» مصدر ماده «فصم» در زبان عبری به معنای ترک خوردن، ترکانیدن، شکافتن و باز کردن است (مشکور، ۶۳۰/۲؛ Gesenius, 822). لغویان «فصم» را به معنای همچون «شکستن بدون جدا شدن» (فراهیدی، ۱۳۹/۷)، «انقطاع» (ازهری، ۱۴۹/۱۲) و «انکسار» (ابن منظور، ۴۴۹/۱۳؛ ازهری، ۱۴۹/۱۲) آورده‌اند.

تمامی مترجمان از واژه «گسستن» (به صورت فعلی یا وصفی) برای ترجمه انفصام استفاده نموده‌اند. با توجه به اینکه «لا انفصام لها» نکره در سیاق نفی است، معادل «هیچ گسستنی برایش نیست» در ترجمه رضایی از دقت بیشتری برخوردار است. «و خدا شنوای داناست» معادلی مناسب برای عبارت «والله سمیع علیم» است. ترجمه صفوی با توجه به نظر تفسیر المیزان، معادل «و خداوند شنونده گفتار مردم و آگاه از کفر و ایمان آنهاست» را برگزیده که ترجمه دقیقی نیست و مناسب بود مواردی همچون «گفتار مردم» و «از کفر و ایمان آنها» را داخل پرانتز بیاورد.

#### ۸. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾

حداد عادل: خداوند یار و یاور کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد.

خرمشاهی: خداوند سرور مؤمنان است و آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد.

رضایی اصفهانی: خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد.



صفا زاده: خداوند سرپرست آنانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از تاریکی به سوی روشنایی و نور هدایت می‌فرماید.

صفوی: خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنها را از تاریکی‌ها بیرون می‌برد و به سوی روشنایی (شناخت معارف و اطاعت از خدا) هدایت می‌کند.  
فولادوند: خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد.

مشکینی: خداوند دوست و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از مشکینی تاریکی‌ها (ی جهل و کفر و فسق) به سوی نور (علم و ایمان و تقوا) بیرون می‌برد.  
مکارم: خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد.

کلمه «ولی» از ماده «ولی» ریشه‌ای مشترک میان زبان‌های سامی شمالی مرکزی، مانند عبری به معنای «نزدیکی و همراه بودن با چیزی» و در آرامی و سریانی به معنای «پیوسته بودن» و «همراهی» است (مشکور، ۹۹۳/۲؛ Gesenius, 530). بنابراین اصل کلمه به معنای «نزدیکی و عدم جدایی» است (جوهری، ۲۵۲۸/۶) و به همین دلیل، به دوستان و رفقای صمیمی، سرپرست و نیز به مربی و راهبر، «ولی» گفته می‌شود.

این واژه در زبان فارسی به کلماتی همچون دوست، سرپرست و قیم ترجمه شده است (رک: دهخدا، ذیل کلمه). اما کلمه در آیه مورد بحث به معنای «سرپرست» است (رک: مکارم، ۲۸۴/۲)؛ زیرا اولاً نقش هدایت مؤمنین از ظلمات به نور - شأن سرپرستی و ولایت امر - را داراست، و ثانیاً در تقابل با کلمه «طاغوت» است که به عنوان سرپرست و ولی امر کفار، نقش راهبری ایشان از نور به ظلمت را بر عهده دارد.

مترجمان در ترجمه واژه «ولی» بر چهار نظر هستند: سرور، یار و یاور، سرپرست و نیز معنایی ترکیبی از «دوستی» و دیگر معانی «ولی». سیاق آیه به روشنی درباره ولایت امر و سرپرستی است، بنابراین واژه‌ای متناسب با آن بایستی انتخاب شود. هرچند استفاده از واژه «سرپرست» در ترجمه «ولی» که در برخی ترجمه‌ها آمده نادرست نیست، اما مفهوم «ولی» در زبان فارسی فراگیرتر بوده و بیش از «سرپرست»، وافی به مقصود است، از این رو می‌توان از خود واژه «ولی» در کنار آن استفاده کرد. ترجمه

مکارم با معادل «ولی و سرپرست» دقیق‌ترین ترجمه است و ترجمه‌های دیگر دقت لازم را ندارند.

«نور» واژه‌ای مشترک میان زبان‌های سامی همچون عبری، آرامی، سریانی و به معنای روشنی است. این واژه در بیشتر ترجمه‌ها به «روشنی» یا «روشنایی» ترجمه شده است. مترجمانی همچون حداد عادل، رضایی اصفهانی، مشکینی و مکارم نیز ترجیح داده‌اند واژه را ترجمه نکرده و عیناً تکرار کنند.

۹. ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

حداد عادل: اما آنان که کفر می‌ورزند، طاغوت‌ها یار و یاورشانند که از نور به سوی تاریکی‌ها می‌برندشان. آنان اهل آتشند و جاودانه در آنند.

خرمشاهی: و کافران سرورشان طاغوت است که ایشان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به‌در می‌برد. اینان دوزخیانند و در آن جاودانه می‌مانند.

رضایی اصفهانی: و [لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرپرستانشان طغیانگرند، که آنان را از نور به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برند. آنان اهل آتشند، درحالی که آنان در آن ماندگارند.

صفرزاده: اما کسانی که کافر شدند، شیطان سرپرست و یاور آنهاست و آنها را از نور به سوی تاریکی سوق می‌دهد و آنها اهل جهنمند و جاودانه در آن مقیم خواهند بود.

صفوی: و کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرپرستان طاغوت‌هایند که آنان را از نور (فطرت خداشناسی) به‌در می‌برند و به تاریکی‌ها (ی شرک و کفر و عصیان) می‌کشانند.

اینان همدم آتشند و در آن جاودانه‌اند.

فولادوند: و [لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به‌در می‌برد. آنان اهل آتشند که خود، در آن جاودانند.

مشکینی: و کسانی که کفر ورزیدند، سرپرستان آنها طغیانگراند که آنها را از نور (هدایت) به سوی تاریکی‌ها (ی گمراهی) بیرون می‌برند.

مکارم: (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند که آنها را از نور به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند.



عبارت «الذین کفروا» در زبان فارسی «کسانی که کفر ورزیده‌اند» است و انتخاب معادل «کافران» از دقت ترجمه خرمشاهی کاسته است.

ترجمه‌های حداد عادل، خرمشاهی و صفارزاده در ترجمه کلمه «اولیاء»، عیناً لفظ به‌کار رفته در ترجمه «ولی» در فراز قبلی آیه را برگزیده و هیچ تمایزی میان لفظ مفرد و جمع قائل نشده‌اند. دلیل این امر می‌تواند ظاهر مفرد کلمه طاغوت باشد، اما این کلمه در مذکر و مؤنث و مفرد و جمع یکسان به‌کار می‌رود (ابن منظور، ۴۴۴/۸). ترجمه مکارم با معادل «طاغوت‌ها»، آن را جمع بسته است.

درباره واژه «طاغوت»، صفارزاده با معادل «شیطان» و رضایی اصفهانی با معادل «طغیان‌گرند»، ترجمه‌ای متفاوت از این کلمه در آیه قبل را برگزیده‌اند که نشانه عدم دقت در این ترجمه‌هاست.

«اولئک» ضمیر جمع اشاره به دور است و احتمال دارد تنها به کافران و یا به مجموع کافران و طاغوت بازگردد که احتمال دوم راجح است (فخر رازی، ۲۰/۷)، بنابراین شایسته است به «آنان» یا «آنها» ترجمه شود، در نتیجه ظرفیت حمل بر هر دو معنا را داشته باشد. ترجمه «اولئک» به «اینان» توسط صفوی و خرمشاهی از دقت این دو ترجمه کاسته است.

«اصحاب» جمع «صحابی» به‌معنای معاشر و همراه است (ابن منظور، ۵۱۹/۱). اصل کلمه از مقارنت و نزدیک بودن دو چیز حکایت دارد (ابن فارس، ۳۳۴/۳). «اصحاب آتش» بودن را می‌توان به‌معنای مراوده و ملازمه ایشان با آتش جهنم، به دلیل گناهی که مرتکب شده‌اند دانست (حقی بروسوی، ۴۰۹/۱). بیشتر مترجمان معادل «اهل آتش» را برگزیده‌اند که مناسب به‌نظر می‌رسد.

«خالد» اسم فاعل از ماده «خَلَد»، در زبان عبری به‌معنای مدام و جاویدان (مشکور، ۲۲۴/۱) و ساکن و ثابت بودن است (Gesenius, 317). لغویان نیز «خلد» را به‌معنای دوام و بقا دانسته‌اند (فراهیدی، ۲۳۲/۴؛ ابن منظور، ۶۴/۳؛ مصطفوی، ۱۱۰/۳). جاودان و ماندگار معادل‌های مناسبی برای کلمه هستند.

## نتیجه‌گیری

با توجه به نکات گفته شده در این مقاله، می‌توان ترجمه رضایی اصفهانی را کم‌لغزش‌ترین ترجمه از آیات ۲۵۷-۲۵۵ سوره بقره برشمرد. در پایان خاطر نشان می‌شود سزاوار است در ترجمه قرآن به زبان فارسی، نکات مختلفی مورد دقت قرار گیرد که بی‌توجهی به آنها به هر دو زبان مبدأ و مقصد خدشه وارد می‌کند. از جمله مهم‌ترین نکات در تعیین معانی دقیق کلمات، استفاده از روش ریشه‌شناختی است. زبان‌شناسان معاصر، قسمت عمده‌ای از تلاش خود را صرف تطبیق و مقارنه بین زبان‌ها می‌کنند تا به مفهوم اصلی و قدیمی واژگان دسترسی یابند که آثار این تلاش، در ترجمه واژگان دخیل در زبان عربی (مانند واژگان فارسی و یونانی) و نیز واژگان مشترک در زبان‌های سامی (همچون عبری، سریانی، آرامی، حبشی و مانند آن) بر کسی پوشیده نیست. اینک با توجه به بررسی و نقد ترجمه‌های بیان شده، ترجمه زیر برای آیات ۲۵۵-۲۵۷ سوره بقره آورده می‌شود.

«الله که هیچ معبودی جز او نیست، زنده و داور عادل است، هیچ چُرت و خوابی او را (فرا) نمی‌گیرد، آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط از آن اوست. کیست آن که جز به اذن (اجازه) او در پیشگاهش شفاعت (وساطت) کند؟ گذشته و آینده ایشان را می‌داند و به چیزی از علم او احاطه نمی‌یابند، جز به مقداری [که او] بخواهد. کرسی (قدرت و سلطنت) او آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است و نگهداری آنها بر او گران نیاید و او بلند مرتبه بزرگوار است.

هیچ اجباری در (پذیرش) دین نیست، (چرا که) قطعاً (راه) هدایت از گمراهی روشن شده است. پس هر کس که به طاغوت (هر معبودی جز خدا) کفر ورزد و به خداوند ایمان آورد، پس قطعاً به محکم‌ترین دستاویز که گسستی در آن نیست، چنگ زده است و خداوند شنوای داناست.

خدا، ولی (و سرپرست) کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد. [اما] کسانی که کفر ورزیده‌اند، اولیا (و سرپرستانشان) طاغوتند، آنان را از نور به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برند. آنها اهل آتشند و در آن جاودانه‌اند.»



## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد؛ تفسیر القرآن العظیم، عربستان سعودی، مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ق.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، مصحح علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۴. ابن درید، محمد بن حسن؛ جمهرة اللغة، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۸۸م.
۵. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحرير والتنوير، تونس، الدار التونسية للنشر، ۱۹۸۴م.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۴ق.
۷. ابوجیب، سعدی؛ القاموس الفقهی لغة واصطلاحاً، دمشق، دار الفکر، ۱۴۰۸ق.
۸. ازهری، محمد بن احمد؛ تهذیب اللغة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
۹. امیری، یوسف؛ «ریشه شناسی عامیانه»، مجله انسان و فرهنگ، سال دوم، شماره ۳، ۱۳۹۲ش، ص ۹۸-۱۰۳.
۱۰. اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف؛ البحر المحيط فی التفسیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
۱۱. بحرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
۱۲. برقی، احمد بن محمد بن خالد؛ المحاسن، قم، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ق.
۱۳. پاکتچی، احمد؛ «ریشه شناسی واژه قرآنی قیوم»، مطالعات قرآن و حدیث، سال پنجم، شماره اول، ۱۳۹۰ش، پیاپی ۹، ص ۲۶-۵.
۱۴. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۳۷۶ق.
۱۵. حداد عادل، غلامعلی؛ ترجمه قرآن کریم، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۹۲ش.
۱۶. خرماهی، بهاء الدین؛ ترجمه قرآن کریم، تهران، انتشارات جامی و نیلوفر، ۱۳۵۷ش.
۱۷. \_\_\_\_\_؛ دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، تهران، نشر دوستان [و] ناهید، ۱۳۷۱ش.
۱۸. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
۱۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، دار القلم، ۱۴۱۲ق.
۲۰. رضایی اصفهانی، محمدعلی و همکاران؛ ترجمه قرآن کریم، قم، مؤسسه تحقیقاتی فرهنگی دارالذکر، ۱۳۸۳ش.

۲۱. زمخشری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۲۲. سیوطی، جلال‌الدین؛ الإتقان فی علوم القرآن، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۲۱ق.
۲۳. \_\_\_\_\_؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، بیروت، بی‌نا، ۱۹۹۳م.
۲۴. صاحب، اسماعیل بن عباد؛ المحيط فی اللغة، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۴ق.
۲۵. صفارزاده، طاهره؛ ترجمه قرآن کریم، تهران، مؤسسه فرهنگی جهان رایانه کوثر، ۱۳۸۰ش.
۲۶. صفوی، سید محمدرضا؛ ترجمه قرآن کریم، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۶ش.
۲۷. طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۲۸. طریحی، فخرالدین بن محمد؛ مجمع البحرین، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌نا.
۳۰. علی بن الحسین علیه السلام؛ الصحیفة السجادیة، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۶ش.
۳۱. علی، جواد؛ المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، مدینه، دار الساقی، ۱۴۲۲ق.
۳۲. عیاشی، محمد بن مسعود؛ کتاب التفسیر، تهران، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
۳۳. فخر رازی، محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۳۴. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین، قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.
۳۵. فولادوند، محمد مهدی؛ ترجمه قرآن کریم، تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۳۶. قرشی، علی اکبر؛ قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.
۳۷. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر قمی، قم، دار الکتب، ۱۳۶۷ش.
۳۸. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۹ق.
۳۹. مجلسی، سید محمدباقر؛ بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۴۰. مشکینی، علی؛ ترجمه قرآن کریم، قم، انتشارات الهادی، ۱۳۸۱ش.
۴۱. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۳۰ق.
۴۲. معین، محمد؛ فرهنگ معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.
۴۳. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.
۴۴. \_\_\_\_\_؛ ترجمه قرآن کریم، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۳۷۳ش.